

تحلیل چالش‌های مترادف‌سازی در قرآن کریم*

علی کریم‌پور قراملکی**

چکیده

در حوزه زبان‌شناسی، وجود مترادف یا عدم وجود مترادف در الفاظ عربی، یکی از مباحث بحث‌برانگیز میان دانشمندان اهل لغت به شمار می‌آید. به تبع آن، وجود مترادف یا عدم آن در قرآن کریم نیز، از موارد اختلافی بین قرآن‌پژوهان است. در این میان، تاریخ تفسیر قرآن کریم، گویای آن است که برخی از مفسران، مانند طبرسی، زمخشری و دیگران با قول به مترادف در قرآن، موافق هستند. در مقابل، بعضی دیگر هم، مثل سیوطی و مرحوم استاد معرفت و سایرین، خلاف این را اعتقاد دارند. در این مقاله، ضمن تبیین ادله هر یک از موافقان و مخالفان قول به مترادف، چالش‌های برخاسته از پذیرش مترادف در قرآن هم، مورد کندوکاو قرار گرفته است.

رهاورد این پژوهش، با روش انتقادی، تحلیلی و شیوه درون‌متنی، معطوف به این حقیقت است که اولاً، قبول مترادف در قرآن کریم بر اساس ادله محکم مخالفان مترادف، امکان‌ناپذیر است. ثانیاً، قول به وجود مترادف در قرآن، پیامدهای منفی، همچون حاکمیت افکار سطحی و ساده از فهم معانی آیات، طرح حشو و زیاده در الفاظ قرآن، مخدوش شدن اعجاز قرآن در ابعاد مختلف آن و غیره را به همراه می‌آورد که التزام به آنها را، هیچ قرآن‌پژوهی نمی‌پذیرد.

کلیدواژه‌ها: مترادف در قرآن، اعجاز، اشتراک، اضداد و نظایر

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۳

** استادیار گروه علوم قرآن و تفسیر جامعه المصطفی.

مقدمه

به یقین، یکی از بحث‌هایی که در فهم و درک قرآن، نقش بسزایی می‌تواند داشته باشد، مقوله قول به ترادف یا عدم ترادف الفاظ در قرآن کریم است؛ چرا که با نفی ترادف، هر کلمه‌ای در جای خودش، معنایی خاص پیدا می‌کند و با برداشتن آن کلمه و جایگزینی لفظ مشابه، بلاغت و فصاحت آن آیه نیز به هم می‌خورد. همچنین، می‌توان نکات ظریف و تازه‌ای را دنبال نمود که با قبول ترادف در آیات قرآن، نمی‌توان به چنین ریزه‌کاری‌های تفسیری دست یافت. بنابراین، مفسری که با تلاش‌های فکری، به دنبال یافتن مدالیل و مقاصد خداوند است، برای او مهم خواهد بود که کلمات قرآن، هر یک معنایی خاص خودش را داشته باشد تا تلاشش را در کشف معنای هر کلمه‌ای با ابعاد پایه‌ای و کاربردی مضاعف بکند.

۱- طرح مسئله

میان قرآن پژوهان، بحث از این است که آیا در قرآن کریم، دو لفظ یا بیشتر از دو لفظ که در افاده معنای واحد، تطابق تام و عین هم باشند، داریم یا نه؟ به عنوان نمونه، کلمات «وهن و ضعف» که در آیه ۱۶۴ سوره آل عمران: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»، به کار رفته، معنای یکسان دارند یا نه؟

در این باره، موافقان موجود ترادف در قرآن، مواردی از جمله، وجود کلمات مترادف، امکان معنایابی آسان کلمات با ارجاع به کلمات مشابه و امثال آن را، دلیل تجویز و موافقت با نظریه مذکور ابراز می‌دارند. در مقابل، منکران ترادف در قرآن، مدعی‌اند که هر کلمه‌ای در قرآن، معنایی بخصوص دارند و پذیرش ترادف، با چالش‌هایی جدی روبه‌روست. در این میان، پرسش‌هایی که مطرح می‌گردد، این است که مبانی و ادله قائلان به ترادف در قرآن، چیست؟ آیا دلایل آنها را می‌توان پذیرفت؟ در صورتی که ادله آنها،

تحلیل چالش‌های مترادف‌سازی در قرآن کریم ۲۰۱

پذیرفته بشود، چه آثاری در امر فهم و درک معانی آیات بر جای نهاده می‌شود؟ آیا با نفی و انکار مترادف در قرآن، می‌توان به شکوفایی و رشد علم تفسیر بیشتر امیدوار بود؟ یا با قبول مترادف هم، تفسیر به مرحله بلوغ رسیده و بالندگی خود را حفظ خواهد نمود؟ اینها، افزون بر سؤالات دیگر، مسائلی است که نیازمند بررسی و تحلیل دارد. در نوشتار کنونی، با روش توصیفی - تحلیلی و انتقادی سعی می‌شود ادلة قائلان به مترادف در قرآن، تضعیف و دلایل منکران مترادف، در قرآن تقویت گردد.

۲- پیشینه مترادف

سیبویه شیرازی (۱۴۰-۱۸۰ق)، نخستین کسی است که به مسئله مترادف تحت عنوان «اختلاف اللفظین و المعنی واحد» اشاره نموده است. (سیبویه شیرازی، بی تا: ۱/۲۴) سپس، اصمعی (۲۱۶ق) با عنوان «ما اختلف الفاظه و اتفق معانیه» و رمانی (۳۸۴ق) با عنوان «الفاظ المترادفه و المقاربه المعنی» اشاره کرده‌اند. (رمانی، ۱۳۲۱: ۹) همه دانشمندان اسلامی در سه قرن اول، وجود مترادف را پذیرفته‌اند لکن در قرون بعدی، افرادی مثل ابن الاعرابی، ابوالعباس ثعلب، ابوبکر انباری، ابن درستویه، ابن فارس و ابوهلال عسکری با آن به مخالفت برخاسته‌اند، لذا می‌بینیم که خود ابوهلال عسکری در تبیین الفاظ از نظر معنا، کتابی مستقل با عنوان «الفروق فی اللغة» می‌نویسد.

گفتنی است، در رابطه با مسئله مترادف در قرآن کریم، کتاب‌هایی مستقل از طرف قرآن‌پژوهان تألیف یافته است که در این زمینه، می‌توان به آثار ذیل اشاره نمود: «الترادف فی القرآن الکریم» اثر محمد نور الدین المند، «الترادف فی الحقل القرآنی» اثر عبدالآل سالم مکرم و ...

برخی از مفسران با پذیرش مترادف در قرآن، در واقع برای تقریب معنا و نیز برای توضیح الفاظ مشکل و متشابه در خود قرآن، خواسته‌اند از کلمات مشابه و مترادف در خود قرآن استفاده و جانبداری کنند. از آن جمله، زمخشری که با بهره‌گیری از الفاظی مانند

«مقاربان» و «معنی واحد» و مرحوم شیخ طبرسی با استفاده از تعبیری مثل «مقاربان المعنی، نظیر و معنی واحد» اذعان به وجود ترادف در قرآن نموده‌اند. (شیخ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱/۱۸۹) این عده، فلسفه پذیرش ترادف در قرآن را تأکید مقاصد آیات و نشانه اعجاز بیانی قرآن کریم بیان داشته‌اند. برخی از محققان معاصر نیز، مانند محمد نورالدین منجد (منجد، ۱۴۲۴: ۱۳۵) و صبحی صالح (صبحی صالح، ۱۳۷۲: ۲۹۹-۳۰۰)، ترادف در قرآن را پذیرفته‌اند.

در مقابل، بعضی از قرآن‌پژوهان، مثل سیوطی (سیوطی، ۱۳۶۳: ۳۲۸/۴)، راغب اصفهانی (راغب اصفهانی، ۱۴۲۷: سین)، ابن تیمیه (ابن تیمیه، بی تا: ۸) و بنت الشاطی (بنت الشاطی، ۱۳۷۶: ۳۲۶)، ابوهلال عسکری (عسکری، ۲۰۱۰: ۳۳)، حسن مصطفوی، (مصطفوی، ۱۳۸۵، ماده ردف)، استاد معرفت (معرفت، ۱۳۸۷، ۱۵۶/۵) از معاصران با ترادف در قرآن مخالفت نموده‌اند.

۳- مفهوم لغوی و اصطلاحی ترادف

روال طبیعی در وضع زبان، این است که به ازای هر معنا، یک لفظ وضع شود لکن گاهی در اثر عواملی، این روند به هم می‌خورد و در نتیجه، چند لفظ بر یک معنا یا یک لفظ بر چند معنای مشترک یا متضاد وضع و استعمال می‌گردد. به وضعیت نخست (وضع چند لفظ برای یک معنا)، ترادف و به گونه دومی (وضع یک لفظ بر چند معنای مشترک)، مشترک و به نوع سومی هم، (وضع یک لفظ بر چند معنای متضاد) اضداد نام نهادند. دو مقوله تعدد وضع چند لفظ برای یک معنا و وجود واژگان دخیل در هر زبان، نشانه وجود ترادف در یک زبان است.

واژه «ترادف»، در لغت به معنای پشت سر هم و تتابع آمده است. (فراهیدی ۱۴۲۰: ج ۸: ۴۰۲؛ زبیدی، بی تا: ج ۶: ۱۱۴؛ جوهری ۱۹۵۶، ج ۴: ۱۳۶۴ راغب اصفهانی ۱۴۲۷: ۱۹۹) برای «ترادف» تعاریف مختلفی بیان شده است. ساده‌ترین تعریف این است که گفته

تحلیل چالش‌های مترادف‌سازی در قرآن کریم ۲۰۳

شود هر گاه دو یا چند لفظ، معنای واحدی را برسانند، مترادف نامیده می‌شوند. بعضی گفته‌اند: ترادف، عبارت از دلالت چند لفظ بر معنای واحد از جهت یکسان است. (سیوطی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۰۲) بر اساس قید اخیر در تعریف دوم، کلمه «الله و الرحمن» و نیز «الرحمن و الرحیم» در بسم الله ... کلمات مترادف محسوب نمی‌شوند؛ زیرا هر چند اسم و صفت بر یک معنا دلالت می‌کنند اما این دلالت از دو جهت است مانند سیف و صارم که هر دو به معنای شمشیر است؛ اما لفظ اول، نام و کلمه دوم، از حیث صفت بُرندگی بر شمشیر اطلاق شده است؛ لذا علما در تعریف ترادف اختلاف کرده‌اند که آیا منظور از ترادف، اتحاد مفهومی است و اتحاد مصداقی را شامل نمی‌گردد یا اینکه اعم از اتحاد مصداقی و مفهومی، هر دو را ترادف می‌گویند؟ به همین سبب، جرجانی، ترادف را به دو نوع ترادف مصداقی و ترادف مفهومی تقسیم نموده است. (جرجانی، ۲۰۰۹: ۶۰)

البته، تفاوت مقوله ترادف با مقوله نظایر که در باب وجوه و نظایر، علما از آن بحث می‌کنند، در این است که ترادف، مرتبط به وضع است؛ یعنی واضعی یا واضعانی آمده‌اند چندین کلمه را بر معنای واحدی وضع نموده‌اند. لکن در بحث نظایر، سخن در این است که چندین کلمه در معنای واحدی استعمال شده‌اند، اعم از اینکه این معانی مستعمل، وضعی باشند یا غیر وضعی و مجازی محسوب گردند. باید در نظر داشت که میان مشترک لفظی و مقوله وجوه، تفاوت اساسی است زیرا در مشترک لفظی، ادعا این است که لفظی واحد بر چندین معنای متعدد، وضع شده است ولی در وجوه، بحث از این است که کلمه‌ای واحد، در چندین معنای مختلف، اعم از معنای حقیقی یا مجازی استعمال شده است. همچنین، میان ترادف و مشترک معنوی تغایر است چون که اشتراک معنوی، به معنای تعدد افراد معنای حقیقی یک لفظ است مانند لفظ انسان که مشترک معنوی بین زید و بکر و خالد است. یعنی انسان یک معنا دارد، ولی مصداقیش زیاد است در حالی که ترادف، به معنای تعدد چند لفظ هم معناست.

۴- تحلیل و تبیین مبانی منکران مترادف

بعضی مانند ابن الاعرابی و بنت الشاطی از معاصران، بر این باورند که مترادف در قرآن، امکان پذیر نیست. برخی از مبانی آنها در اثبات این باور عبارت هستند از:

الف- صیانت بلاغت قرآن از طریق وضع هر کلمه برای معنایی خاص

وقتی واضعی، کلمه‌ای را برای معنایی وضع می‌کند. تنها کلمه مذکور را برای آن معنا وضع می‌کند و دیگر این طور نیست که بعداً بیاید کلمات دیگری را نیز برای همان معنا وضع بکند یا آن کلمه را در معناهای دیگری نیز به کار ببرد. (سیوطی، ۱۳۶۳: ۴۰۰/۱) همان‌طور که در الفاظ زبان عربی، چنین حاکمیتی برقرار است، در الفاظ قرآن کریم نیز، چنین ویژگی‌ای وجود دارد؛ یعنی خداوند هم با تبعیت از حقیقت وضع در الفاظ، هر کلمه‌ای را در معنای خاص خود آن کلمه به کار برده است. در متون بلاغی، همانند قرآن کریم، واژگان دارای تشخیص بوده و تک تک واژگان با ظرافت و دقت کامل انتخاب شده‌اند به گونه‌ای که هیچ واژه‌ای نمی‌تواند جایگزین واژه‌ای دیگر شود و در صورت جایگزینی، نه تنها فصاحت و بلاغت، بلکه معنا یا حداقل بخشی از آن معنا از دست می‌رود. (سیوطی، ۱۳۶۳: ۳۷۴/۲) از این رو، مطابق نظر برخی از محققان، هر لفظ از الفاظ قرآن، برای معنای خاص وضع شده است تا با قوی‌ترین بیان، بهره‌اش از معنا را ادا نماید و لذا در آن مترادفی نمی‌یابیم بلکه هر کلمه دارای معنای جدیدی است. (شرف، ۱۹۷۰: ۲۲۲)

از سوی دیگر، بر اساس نظر مرحوم استاد معرفت، (معرفت، ۱۳۸۷: ۱۵۶/۵) مترادف یا وضع چند واژه برای یک معنا نیز، برخلاف حکمت وضع است؛ زیرا برای رساندن یک معنا، اشاره با یک لفظ کافی است پس وجود دیگر الفاظ بیهوده و لغو خواهد بود. به همین سبب، محققان بیان داشته‌اند که در الفاظی که مشابهت یا عینیت معنایی، بینشان گمان می‌رود در واقع، میان آنها مترادفی وجود ندارد. در حقیقت، الفاظ دیگر، حالات و صفاتی است که بر آن معنا عارض می‌شوند که بر اساس آنها، الفاظ دیگر هم پیدا می‌شوند.

عایشه بنت الشاطی، از قرآن‌پژوهان مصری است که بر اساس توجه به استقلال زیبایی واژگان قرآنی از خلال جنبه‌های روان‌شناختی، تفاوت‌ها و عنایت به ویژگی‌گزی قرآن با مطالعه در سوره کوتاه قرآن، معتقد بر عدم ترادف در قرآن هستند. (بنت الشاطی، ۱۹۷۱: ۷/۱؛ همان، ۱۹۷۱: ۲۰۶) به نظر وی، همه کلمات قرآن از حیث معنا، با هم تفاوت دارند، زیرا خود متن قرآن و کاربردهای قرآنی یک واژه، به عنوان معیار و داور نهایی تعیین معنای نهایی لفظ در نظر گرفته می‌شود. روش وی در تفسیر، به این شکل است که در مورد هر کلمه، پس از شناخت مدلول اصلی آن در زبان عربی به استقرای موارد استعمال آن در قالب صیغه‌های متفاوت و نیز به تدبر در سیاق خاص آن در آیه و سوره و نیز سیاق عام آن در کل قرآن می‌پردازد و بدین ترتیب معنای خاص هر واژه را به دست می‌آورد. (همان: ۲۲/۲)

ب- حفظ اعجاز بیانی قرآن با اختصاص معنی خاص به هر لفظ

در هر لفظی، معنا و فایده‌ای وجود دارد که مختص همان لفظ است و آن معنا را در لفظ دیگری نمی‌توان یافت. از این جهت، ادعای اینکه دو لفظ مختلف، معنای یکسانی داشته باشند، با این مسئله، منافات پیدا می‌کند (ابن فارس، ۱۳۲۸: ۸۷-۹۸) و حتی برخی همچون ابوهلال عسکری، ادعا نموده‌اند که ترادف، با عقل، قیاس و حکمت واضح لغت نیز مخالفت دارد، لذا نمی‌توان از ترادف جانبداری نمود. (عسکری، ۲۰۱۰: ۳۳) اتفاقاً، آیه ۶۴ سوره یونس: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» نیز دلالت دارد بر اینکه، نمی‌توان برای الفاظ قرآن به خاطر وجود خصوصیات متمایز در هر کلمه، کلمات دیگری را جایگزین نمود (بنت الشاطی، ۱۳۷۶: ۱۹۸-۲۲۰؛ طیب حسینی ۱۳۹۲، مجله پژوهش‌های ادبی - قرآنی، سال اول، شماره سوم)

به نظر نگارنده، ادعای مذکور در آیه شریفه، بر اساس دلایل ذیل است:

۱. لفظ «کلمات»، اعم و مطلق است؛ یعنی چنانچه عدم جواز تبدیل، همه وعده‌ها و بشارت‌های خداوند را مشتمل است. همین طور، خود الفاظ به کار رفته در قرآن را نیز

شامل است و در هیچ حالتی هم، نمی‌توان لفظ دیگری را برای لفظ مستعمل به کار برد هر چند مشابهت یا عینیت معنایی داشته باشد؛ چرا که الفاظ قرآن همانند معانی آنها، حیانی است و نمی‌توان وحی را تغییر داد.

۲. واژه «تبدیل» در لغت، به معنای وقوع یک شیء به جای شیئی دیگر است، لذا تنها به معنای ابطال و انکار سخنان و وعده و وعیدهای خداوند نیست، بلکه شامل جایگزین هم هست. (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۲۵۲/۱) پس، اگر کسی جای کلمات «بشر و الانسان» را در آیه ۱۱۰ سوره کهف: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...» و آیه ۲ سوره العصر: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» عوض بکند، کاری ناصحیح انجام داده است.

در اینجا، به عنوان نمونه، فهم برخی از مفسران که در ارتباط با عدم جواز تبدیل‌پذیری کلمات و الفاظ قرآن کریم با توجه به آیه فوق است، می‌آوریم:

الف- قاضی ابومحمد می‌گوید: «روزی حجاج بن یوسف، خطبه‌ای خواند و در آن، کلمات کتاب را تبدیل نمود. عبدالله بن عمر به وی گفت: نه تو و نه غیر تو (ابن زبیر)، نمی‌تواند کلمات قرآن را عوض بکند. حجاج به وی گفت: تو، دارای علم هستی» (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۱۲۹/۳؛ ابن عاشور، بی تا: ۱۲۶/۱۱).

ب- حسینی شاه عبدالعظیمی از مفسران شیعه هم، معتقد است که بر اساس این آیه شریفه، نمی‌توان کلمات قرآن کریم را با کلمه دیگری تبدیل و عوض نمود. (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۳۵۴/۵)

همچنین، امکان دارد برای نفی ترادف، به آیه ۱۰۴ سوره بقره: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» استناد کنیم که در آن، خداوند مؤمنین را از بکارگیری فعل «راعنا» به جهت داشتن دو معنای خوب و بد پرهیز می‌دهد. معلوم می‌شود که در قرآن کریم، ترادف نمی‌تواند جایگاهی داشته باشد.

البته، ممکن است ادعا شود از آنجا که تولیدکنندگان الفاظ جهت انتقال معانی، به تعداد انسان‌ها است، نمی‌توانیم از اختصاص یک معنا برای یک لفظ جانبداری کنیم؛ چرا که

تحلیل چالش‌های مترادف‌سازی در قرآن کریم ۲۰۷

ممکن است الفاظ متعددی از سوی وضع‌کنندگان متعدد برای معنای واحد لحاظ بشود. لکن چنین فرضی در حق الفاظ قرآن که مستعمل واحدی دارد، دور از انتظار است چون معنا ندارد که خداوند در رساندن و انتقال یک معنا، از چند لفظ مختلف بهره بگیرد. به عبارت دیگر، اگر یک معنا، دارای چندین اسم و لفظ باشد در آن صورت، برای هر یک از طرفین مکالمه، حفظ آن اسامی ضرورت می‌نماید و این نکته، مَحَلّ تفهیم و تفاهم و مشقت در فهم و درک به شمار می‌آید. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۹۴/۱)

ج- عدم اتفاق در نزول قرآن به یک گویش

استعمال چند کلمه در معنای واحد، نزد گویش‌ها و لهجه‌های مختلف را مترادف نمی‌گویند. مترادف، آن است که در یک لهجه خاص، چند کلمه در معنای واحد استعمال شده باشد. اتفاقاً، احادیث منقول هم، گزینش گویش واحد را در الفاظ قرآن تأیید نمی‌کنند. برخی از روایات فوق، چنین است:

الف- در روایتی، ذکر شده که عثمان در هنگام اختلاف بر سر نوشتن قرآن، به زید بن

ثابت توصیه کرد که زبان قریش را انتخاب کنند. (سیوطی، ۱۳۶۳: ۴۷/۱)

ب- در بعضی از احادیث اسلامی، آمده که قرآن به زبان دو «کعب»، یعنی کعب بن

عمرو، جدّ قبیله خزاعه و کعب بن لؤی، جدّ قریش و به زبان قریش نازل شده است. (زرکشی، ۱۴۱۰: ۳۷۸/۱-۳۸۰ و ۳۰۹)؛

ج- در بعضی دیگر از روایات آمده است که قرآن، به لغت «مضر» نازل شده است.

محققان، چندین قبیله را از قبیل: هذیل، کنانه، قیس، ضبه، تیم الربات، اسد بن خزیمه و قریش را که به هفت لهجه می‌رسد، از قبیله «مضر» معرفی کرده‌اند. (ابن فارس، ۱۳۲۸:

۲۸؛ ابن قتیبه، ۱۹۷۸: ۱۰/۱؛ رافعی، ۱۴۲۵: ۶۳)

د- عدم امکان لحاظ وحدت معنا در الفاظ ادعایی

اگر چند کلمه یا بیشتر، در معنای واحدی به کار بروند که هر یک از دو کلمه، فقط در همان معنا به کار بروند. به چنین کاربردی، «ترادف تام» گفته می‌شود. چنین مواردی هم،

خیلی کم است. اگر دو کلمه یا بیشتر در معنایی به کار بروند که یکی از آن دو کلمه، در غیر آن هم کاربرد داشته باشد. به چنین پدیده‌ای، «ترادف ناقص» گویند. این ترادف ناقص، ترادف‌های ادعایی است که در واقع، ترادف نیستند و نمی‌شود گفت که هر دو کلمه، مترادف‌اند؛ چرا که یکی از کلمات، در معنای اعم هم کاربرد دارد. از باب مثال، کلمه فؤاد و قلب که هر دو، در معنای مرکز احساس و عاطفه به کار می‌روند ولی گاهی قلب در قلب حسی هم به کار می‌رود. پس، به سبب اعم بودن کلمه قلب از فؤاد، نمی‌توان ترادف میان فؤاد و قلب را پذیرفت. از باب نمونه، کلمه «قلوب» در آیه ۴۶ سوره حج: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» در دو معنای حسی و غیر حسی به کار رفته است.

همچنین، کلمه «رؤیا و احلام» که در آیه ۴۳ و ۴۴ سوره یوسف و آیه ۵ سوره انبیاء به کار رفته است، نمی‌توان آن دو را به یک معنا گرفت. یا کلمه «آنست» را که ۵ بار (۴ بار در سوره قصص و نمل و یک بار هم در آیه ۶ سوره نساء) آمده است نمی‌توان به معانی مثل: ابصرت، نظرت، رأیت، شاهدت و ... گرفت و یا عبارت «حتى تستأنسوا» را در آیه «لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا» را به معنای «تستأنسوا» دانست. همین‌طور، کلمه «نأی» را در آیات ۸۳ سوره اسراء و ۵۱ سوره فصت و ۲۶ سوره انعام را نمی‌توان به معنای «بعد» و مترادف با آن دانست. (بنت الشاطی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۱۵)

بنابراین، در قرآن کریم، نمی‌توان ادعا نمود که چند لفظ قرآن در معنایی واحد، اتحاد و تطابق کامل داشته باشند. بله، ممکن است که در بین الفاظ، اشتراک معنایی به شکل جزئی وجود داشته باشد که به مرور زمان، اشتراکات جزئی متوهم، فرو می‌ریزد و تباین دو لفظ، از حیث معنا آشکار می‌گردد. (عبدالنواب، ۱۳۶۷: ۳۵۰) بنابراین، در قرآن کریم تنها می‌توان از ترادف جزئی جانبداری نمود نه از ترادف تام و کامل.

ه- تغایر اسم و صفت

وقتی که اسم و صفتی برای شیئی به کار می‌رود. در هر کدام، معنای خاص خودش اراده می‌شود؛ مانند الوهیت و الرحمن که برای مبدأ هستی به کار می‌رود. الله در معنای الوهیت و الرحمن نیز در رحمانیت به کار می‌رود. به یقین، دو کلمه الله و الرحمن، مثل حی و حیات، معانی متفاوت از هم دارند هر چند بر یک شیء اطلاق شده و مصداق واحد دارند. (سبحانی ۱۴۲۱، ج ۶: ۳۳)

از اینجا، معلوم می‌شود در برخی از الفاظ که ادعا شده‌اند دارای یک معنا هستند، تنها ممکن است دارای یک مصداق باشند نه اینکه دارای معنای واحدی بوده باشند.

۵- بیان ادله موافقان ترادف در قرآن و تبیین چالش‌های آن

محققانی که با وجود ترادف در قرآن، موافق هستند برای خود، ادله‌ای را ذکر می‌کنند که برخی از آنها را در اینجا، مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم و در واقع، چالش‌هایی را که با آنها مواجه می‌شوند، ذکر می‌کنیم:

الف- وسیله‌ای برای تقریب معنا به ذهن

به نظر می‌رسد کسانی که از ترادف الفاظ قرآن کریم دفاع نموده‌اند، مبنایشان در قول به این نظریه، مسئله فهم و درک معنا به واسطه قول به ترادف باشد. به این معنا که به اعتقاد اینها، یکی از طرق رسیدن به معانی الفاظ، رجوع به الفاظ مشابه آن لفظ است. به عنوان مثال، در بین مفسران قرآن کریم و قرآن‌پژوهان، افرادی مثل طبرسی و زمخشری را داریم که در عین تبحر در ادبیات زبان عربی و تسلط بر الفاظ قرآن کریم، به طور فراوان در تبیین معانی الفاظ، از نظریه ترادف حمایت نموده‌اند. (رک: محمدی آشنانی، و صادقی، مجله مطالعات قرآنی، سال دهم، شماره ۳۷) نمونه‌هایی از آنها، در مجمع‌البیان به شرح ذیل است:

الف - آل و اهل؛ ایشان می‌نویسند: «بعضی گفته‌اند کلمات آل و اهل، در معنا و ریشه یکی هستند و شاهد آن، اینست که مصغر آل «اهیل» است. ولی برخی دیگر، کلمه آل را

مستقل دانسته و فرقی را با کلمه «اهل» در این می‌دانند که «اهل» اعم است؛ زیرا اهل شهر گفته می‌شود ولی آل شهر گفته نمی‌شود». (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۲۴/۱)

ب - ابتئاس، حزن و فقر؛ ابتئاس: طبرسی، معتقد است که کلمه مذکور در آیه ۳۶ سوره هود، مصدر «افتعال» است از «بؤس» به معنای اندوه و گاهی هم به معنای فقر آید. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۴۰/۵)

ج - زلّة، معصیة، خطیئة و سیئة؛ ایشان در تفسیر آیه ۳۶ سوره بقره بر این باور است که هر چهار کلمه به یک معنا هستند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۹۶/۱)

د - و سایر موارد که تعداد آنها، فراوان در تفسیر مجمع‌البیان قابل مشاهده هستند. زمخشری نیز، در کتاب «الکشاف» خود، مواردی را به صورت وفور مطرح نموده و حکم می‌کند بر اینکه، معنای آن کلمه با معنای کلمه دیگر، یکسان و متحد است. به عنوان نمونه:

الف - انذار و ذکر؛ وی در تفسیر آیه ۲۰۸ و ۲۰۹ سوره شعراء، بیان می‌دارد که «مندرون» جایگزین «مذکرون» هم می‌تواند باشد؛ چرا که انذار در معنا، با ذکر متحد است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۳۸/۳)

ب - تجسس و تحسس؛ معتقد است معنای تحسس با معنای تجسس در آیه ۱۲ سوره حجرات، به هم دیگر شباهت داشته و معنای یکسانی دارند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۲/۴)

ج - جزاء و اجر؛ به نظر وی در آیه ۱۳۶ سوره آل عمران، کلمه جزاء با واژه اجر، متحد المعنی است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۱۷/۱)

د - و موارد دیگر که زمخشری به تعداد زیاد، حکم به نظیر هم بودن و اتحاد معنایی بین کلمات می‌نماید.

در هر صورت، از بررسی موارد به کار رفته در هر دو تفسیر، معلوم می‌شود که هر دو محقق به طور غالب، اعتقاد دارند بر اینکه الفاظ، می‌توانند اتحاد و تناظر معنایی داشته باشند هر چند در مواردی اندک، معتقد به تفاوت معنایی بین الفاظ گشته‌اند.

نقد و بررسی و تحلیل چالش‌ها

۱. چالش نخست: تفسیر نادرست از تفسیر قرآن به قرآن

به نظر نگارنده، اتخاذ چنین ادعایی، ناصواب می‌نماید به دلیل اینکه راه نیل به فهم معانی لفظ، منحصر به مراجعت به الفاظ مشابه در قرآن نیست بلکه مراجعه به کتب لغت و اشعار شاعران و یا خود قرآن و احادیث مأثوره است. پس، اینکه ادعا بشود، با رجوع به کلمات مشابه می‌توان به معنای لفظ نائل آمد، از اساس اشتباه و خطاست. از این رو، معنای تفسیر قرآن به قرآن این نیست که در دریافت معنا، به کلمات مشابه مراجعه کنیم، بلکه مبتنی بر این است که به آیات ناظر و مبین و مفسر رجوع بشود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۱) ارجاع آیات متشابه به آیات محکم و آیات عام به خاص و آیات مطلق و مبهم به آیات مقید و مبین، از مصادیق آن ارجاعات و ناظرها به شمار می‌آیند.

البته، هرگاه انسان، کاربردهای مختلف واژه‌ها را در خود قرآن جستجو بکند، به این نکته مهم دست می‌یابد که خود قرآن، می‌تواند منبع معتبری هم برای شناخت معنا و هم معیاری برای درک تفاوت معنا به شمار بیاید ولی این موضوع، غیر از مسئله ترادف است. به عنوان مثال، با بررسی کاربرد کلمات «لمزه و همزه» در قرآن، معلوم می‌شود که در لسان قرآن بر خلاف کاربرد در زبان عربی، از کلمات هم خانواده محسوب نمی‌شوند، زیرا همزه به معنای عیب‌جویی در غیاب شخص و لمزه در معنای عیب‌جویی در حضور شخص استعمال می‌شود. از باب مثال، قرآن در آیه ۵۸ سوره توبه: «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ» و نیز آیه ۷۹ همین سوره: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و آیه ۱۱ سوره حجرات: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِاللُّقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» به سرزنشی اشاره

می‌نماید که در آشکارا صورت می‌پذیرد ولی به کلمه «همزه» در آیه ۹۷ سوره مؤمنون: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» اشاره دارد که پنهانی انجام می‌گیرد؛ چرا که وسوسه شیطان، صدایی محسوس در خارج ندارد.

همچنین، کلمات «غیث و مطر» به معنای باران که یک معنا در کاربرد زبان عربی دارند. ولی در لسان قرآن، تفاوت دارند. چون که غیث، برای همان باران معمولی به کار می‌رود ولی مطر، در بارش عذاب به کار می‌رود.

همین‌طور، کلمات «امرات و زوج» نیز، معنای واحد ندارند. در آنجا که میان زن و شوهر آرامش است، به زن، «زوج» اطلاق می‌شود، مانند آیات: آیه ۲۰ سوره نساء: «وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا». آیه ۵ سوره حج: «... فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَانْتَبَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ». و مواردی مانند: آیه ۷ سوره شعراء و آیه ۱۰ سوره لقمان و آیه ۷ سوره ق و آیه ۲۳۰ سوره بقره.

لکن در آنجا که زن، به همراه آرامش نیست؛ بلکه فوت یا طلاق یا عقیمی یا خیانت به شوهر در بین هست، به جای عنوان «زوج»، کلمه «امرات یا نساء» اطلاق می‌گردد، مانند آیات: آیه ۳۵ سوره آل عمران: «إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» آیه ۳۰ سوره یوسف: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» و آیه ۹ سوره قصص و آیه ۱۰ سوره تحریم و آیه ۱۱ سوره تحریم و آیه ۳۰ و ۳۲ سوره احزاب. در همه موارد فوق، در بین زن و شوهر، آرامشی به هر دلیلی برقرار نیست، لذا در حق زن، از واژه زوج دیگر استفاده نمی‌گردد. (بنت الشاطی، ۱۴۰۴: ۱/۲۳۰)

۲. چالش دوم: ضعف اعتقادی نسبت به قدرت مطلق خداوند

خداوند، همانند انسان‌های عادی نیست که در بیان معانی، به دلیل نسیان لفظ نخست، نیازمند واژه دیگری برای بیان همان معنا باشد؛ چرا که اعتقاد غالب مفسران و متکلمان، بر

این است که الفاظ قرآن همانند معانی آن، وحیانی و فرود آمده از غیب توسط جبرئیل است، لذا نه خداوند در ابراز معنا، گرفتار نسیان لفظ به کار رفته در گذشته می‌گردد، بر فرض اینکه بگوییم الفاظ و معانی قرآن، هر دو وحیانی هستند (زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۲۹۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۳۱۷؛ جوادی‌آملی، ۱۳۸۶: ۷۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۹۳) و نه خود جبرئیل در اظهار معنا، محتاج لفظ جدید است. با توجه بر اینکه معتقد بر نزول معنایی و تلبس آن به الفاظ، توسط فرشته وحی باشیم. (زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۲۹۱؛ اشعری، ۱۴۰۰، ج ۳: ۵۸۴)

چنانکه قول به مترادف‌سازی در قرآن، این نکته را هم لازم می‌کند که گویا خداوند از استعمال واژه نخست مستعمل برای انتقال معنا، راضی نبوده و محتاج به استعمال کلمه دیگری باشد یا از اینکه، آن لفظ نخست، نارسایی داشته که بخواهد با استعمال کلمه دوم، آن نقصان را برطرف نماید. معلوم است که همه اینها، لوازم و توالی باطلی هستند.

۳. چالش سوم: عدم نیازمندی به علم تفسیر

اگر ادعا شود که راه بیان ابعاد موجود در معنایی، به وجود الفاظ مترادف در قرآن وابسته است و بدون آن، نمی‌توان ابعاد معنایی را درک و فهم کرد. پس، لازمه آن این است که دیگر به علم تفسیر هم نیاز نیست؛ چرا که هر کسی می‌تواند با مراجعه به الفاظ ادعایی، ابعادی از معنا را استخراج و ارائه کند. در حالی که حاجت به علم تفسیر در فهم معانی و مدالیل قرآن، از ضروریات است. معنای علم تفسیر، شناخت مفاهیم و مدالیل الفاظ و عبارات قرآن از طریق تلاش فکری، مانند مراجعه به کتب لغت، اشعار، احادیث و امثالهم با رعایت قواعد تفسیر است نه مراجعه به الفاظ دیگر که هم‌معنایی آنها با لفظ مورد نظر، تازه اول کلام است. (ر.ک: سیوطی، ۱۳۳: ۱۹/۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴/۱)

از طرفی، لازمه ادعای مترادف‌سازی، این است که بطن‌دار بودن الفاظ و عبارات قرآن تا هفت یا هفتاد بطن هم، بی‌معنا باشد، زیرا با این ادعا، دیگر جایی برای معناهای پوشیده

و مکتوم در زیر و پس پرده الفاظ باقی نخواهد ماند. معانی واژگان، همان‌ها خواهند بود که در بقیه الفاظ مستعمل و مشابه وجود دارد. (کلینی، ۱۳۶۵: ۳۹۸/۴ و ۳۹۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۸/۸۹؛ معرفت، ۱۳۷۸: ۹۱)

ب- وسیله و ابزاری برای تأکید معنا

ممکن است دلیل قول به وجود ترادف در قرآن، با این مبنا و پایه باشد که ترادف، وسیله‌ای هست که گوینده آن جمله، یعنی خداوند می‌تواند مضمونی را با الفاظ مختلف به مخاطب برساند و با تکرار الفاظ متحدالمعنی، مضمون مذکور را در دل مخاطب خود راسخ و محکم نماید. از این رو، ترادف یکی از نیازهای اساسی در امر مکالمه و مخاطب به شمار می‌آید.

نقد و بررسی و چالش‌ها

۱. چالش نخست: مشابه‌سازی ناصحیح بین قرآن و متون بشری

درست است که قرآن کریم با بهره‌گیری از الفاظ مرسوم بین مردم، پیام‌های الهی را به مردم منتقل نموده است، ولی این همگونی و همسویی با لسان عرف، باعث نمی‌شود که قرآن کریم را از همه جهت با متون عادی یکسان انگاریم؛ چرا که قرآن، مظهر و سخن خداوندست. خداوند هم مثل ندارد. پس، سخنش هم نباید نظیر داشته باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۲)

اتفاقاً، همیشه در متون حقوقی هم مشاهده می‌کنیم که قضات و وکلا با تکیه بر اصل عدم ترادف در متون حقوقی، هر کلمه‌ای را در معنایی خاص به کار می‌برند، لذا کسی معنای «اذن» را با «اجازه»، یکی انگارد به طور یقین در تفسیر متون حقوقی هم، دچار اشتباه و خطا خواهد گردید. مقام قرآن کریم نیز که جایگاهش برتر از متون حقوقی است، چگونه امکان دارد که ترادف در آن جایز باشد؟ در حالی که بر اساس همان ادله موجود در متون حقوقی، درباره قرآن نیز، نمی‌توان از محال بودن ترادف چشم‌پوشی نمود.

۲. چالش دوم: سدّی بزرگ برای رشد تفسیر

به بیان دیگر، هر چند با در نظر گرفتن حقیقت زبان عربی، نمی‌توان وجود مترادف را در استعمالات عربی انکار کرد ولی در خود قرآن، قول به مترادف، مانع از تلاش مفسر در درک مقاصد کلمات و عبارات قرآن کریم می‌شود و کلمات استعمالی در هر مورد، مختص آن مورد خودش است و گزینش هر کلمه در مکان خودش، مقتضی معنایی خاص است. اگر شک کنیم که آیا در قرآن کریم، مترادف وجود دارد یا ندارد؟ پاسخ می‌دهیم که اصل و قاعده، این است که مترادف در قرآن نیست و هر کلمه‌ای برای خودش، معنایی خاص دارد.

۳. چالش سوم: عدم مطابقت با قاعده معروف

طبق قاعده معروف: «التأسيس أولى من التأكيد»؛ یعنی اگر بتوان کلامی را بر معنای جدیدی حمل کرد، بهتر از آن است که آن را، بر معنای قبلی حمل نماییم و معنای جدید را تأکید معنای سابق بدانیم (زرکشی، ۱۴۱۰: ۱/۱۱۴). از این منظر، اصل اولیه همان تأسیس است، و تا زمانی که بتوان کلامی را بر معنای جدیدی حمل کرد، از توجیه و حمل آن بر معنای سابق، بایستی پرهیز نمود. (بیضاوی، ۱۴۰۸: ۱/۲۴۱)

ج- نشانه‌ای از بلاغت و فصاحت قرآن کریم

افرادی مانند زرکشی، خواسته‌اند وجود مترادف را نشانه اعجاز قرآن بدانند؛ چرا که از منظر آنها، حدیث نزول قرآن در حروف هفتگانه، ناظر به الفاظ مترادف است که می‌تواند زمینه را برای فهم خوب آیات از آن جمله، آیات متشابه استفاده نمود. (زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۲۲۰) به همین سبب، مدافعان قول به مترادف در قرآن، ادعا نموده‌اند که وجود الفاظ متحدالمعنی در قرآن کریم، علامت فصاحت و بلاغت آن است؛ چرا که خداوند توانسته یک معنا را با الفاظ متعدد ابراز و اظهار بکند. زمانی که مشاهده می‌کنیم مفهومی خاص در جای جای قرآن، با عبارت‌های متفاوت تعبیر آورده می‌شود، به صورت واضح و روشن، معنای فوق به مخاطب انتقال داده خواهد شد. ضمن اینکه، مخاطب را از خستگی و ملالت دور نگه می‌دارد.

نقد و بررسی و چالش‌ها

۱. چالش نخست: ناسازگاری با اوصاف قرآن

«بلاغت» که به معنای رسایی لفظ در انتقال معنا به مخاطب یا تناسب کلام با مقتضای حال و هماهنگی کامل با هدف است، هنگامی تحقق پیدا می‌کند که حقیقت موجود در جعل الفاظ که همان وضع یک لفظ برای یک معناست حفظ شود. (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۱۴/۸) این، چه بلاغتی است که مخاطب در خواندن کتابی با تلمباری از الفاظ مشابهی مواجه گردد و تصورش هم این باشد که الفاظ مذکور در چنین کتاب ویژه‌ای، معانی مشابه هم دارند! آیا مخاطب با مشاهده این همه الفاظ متحدالمعنی، خسته و ملال نمی‌گردد؟ بنابراین، وجود بلاغت در قرآن به استناد اوصافی چون «کتاب مبین یا عربی مبین» و نیز آیه ۲۳ سوره زمر: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَبِهًا مَثَانِي...»، اقتضایی جز نفی مترادف را ندارد. همان‌طور که برخی از عالمان معاصر، همانند مرحوم استاد معرفت، (معرفت، ۱۳۸۷: ۱۵۶/۵) به عدم مترادف در قرآن قائل هستند. به نظر ایشان، همه آن کلماتی که ادعا می‌شوند، مترادف هستند، از مترادفات و جزء کلمات هم‌معنی به شمار نمی‌آیند.

۲. چالش دوم: منافات با اعجاز قرآن

ادعای مترادف در قرآن، با اعجاز قرآن با ابعاد مختلف آن، به خصوص جنبه بیانی آن نیز منافات دارد، زیرا اعجاز قرآن، زمانی به صورت کامل و دقیق، قابل اثبات است که هر کلمه‌ای در جای خاص خود، معنای مخصوص به خود را داشته باشد. (بنت‌الشاطی، ۱۳۷۶: ۱۳۹) از نگاه استاد معرفت، انتخاب کلمات و واژگان به کار رفته در جملات و عبارات قرآنی، کاملاً حساب شده است و جابه‌جایی کلمات و جایگزین کردن آنها با یکدیگر به طوری که هر کلمه، ویژگی‌های موضع کلمه اصل را ایفا کند، یافت نمی‌شود.

(معرفت، ۱۳۸۷: ۱۵۶/۵)

۳. چالش سوم: ابهام حدیث احرف سبعة

ادعای زرکشی هم، درست نیست به دلیل اینکه حدیث احرف سبعة، توجیحات گوناگون دارد و از منظر علمای شیعی، حدیث مزبور به لحاظ سندی مردود یا محتمل‌المعانی است؛ چرا که قرآن کریم با یک حرف نازل گشته است نه با حروف هفتگانه، لذا نمی‌توان حدیث مذکور را هم ناظر به وجود ترادف در قرآن دانست. (خوئی، ۱۴۱۸: ۱۸۷؛ معرفت، ۱۴۲۸: ۸۳/۲)

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

۱. توجه به زیرساخت‌های رشد و شکوفایی علم تفسیر، از نکات برجسته این نوشتار به شمار می‌رود، زیرا رشد و گسترش در مقوله فهم و درک واقعی و عمیق از آیات الهی، منوط به این است که هر کلمه‌ای برای خود در قرآن کریم، معنای خاصی داشته باشد؛

۲. بلاغت و اعجاز قرآن در مرتبه کامل آن، به خصوص از حیث اعجاز بیانی، زمانی میسر و امکان تحصیل دارد که الفاظ به کار رفته در قرآن کریم، عینیت معنایی با الفاظ دیگر نداشته باشند؛

۳. در قرآن کریم، ترادف به معنای تطابق کامل وجود ندارد و هر واژه‌ای که خداوند متعال در کتاب شریفش بیان نموده، بر اساس حکمت و هدفی خاص است که دارای معنای مستقلی بوده و چه بسا ممکن است لفظ مترادفش، همان معنا را به طور کامل نداشته باشد.

۴. پذیرش ترادف در قرآن، به معنای پذیرش رکود در دانش تفسیر است، زیرا مفسر با تکیه بر آن، از تلاش فکری و مضاعف باز می‌ماند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم، (۱۳۷۸)، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، قم.
۲. ابن تیمیه، (بی‌تا)، مقدمة فی التفسیر، بی‌جا.

٣. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، (١٤٢٢ ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت.
٤. ابن فارس، (١٣٢٨ ق)، الصحابی فی فقه اللغة، نشر المکتبه السلفیه، قاهره.
٥. ابن قتیبہ، ابو محمد عبدالله بن مسلم، (١٩٧٨ م)، غریب القرآن، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت.
٦. ابن منظور، (١٤٠٨ ق)، لسان العرب، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت.
٧. بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن، (١٣٧٦)، اعجاز بیان قرآن، مترجم حسین صبور، نشر انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
٨. بنت الشاطی، عائشه عبدالرحمن، (١٩٧١ م)، الإعجاز البیانی للقرآن، دار المعارف، مصر، ٢ جلدی، الطبعة الاولى.
٩. بنت الشاطی، عائشه عبدالرحمن، (١٤٠٤ ق)، الإعجاز البیانی للقرآن، دار المعارف، مصر، ٢ جلدی، الطبعة الثانية.
١٠. بنت الشاطی، عائشه عبدالرحمن، (١٩٧١ م)، التفسیر البیانی، دار المعارف، القاهره، الطبعة الاولى.
١١. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (١٤٠٨ ق)، تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت.
١٢. جرجانی، علی بن محمد، (٢٠٠٩ م)، التعریفات، تحقیق محمد باسل عیون السود، الطبعة الثالثة، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت.
١٣. جوادی آملی، عبدالله، (١٣٧٦)، پیرامون وحی و رهبری، نشر حضرت فاطمه زهراء، تهران.
١٤. جوهری، اسماعیل بن حماد، (١٩٥٦ م)، الصحاح تاج اللغة و صحاح اللغة، نشر دارالعم للملايين، بیروت.
١٥. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (١٣٦٣)، تفسیر اثنی عشری، نشر میقات، تهران.
١٦. خوئی، سیدابوالقاسم، (١٤١٨ ق)، البیان فی تفسیر القرآن، نشر دارالتقلین، قم.
١٧. خلدون، عبدالرحمن، (١٣٦٩)، مقدمه ابن خلدون، انتشارات شرکت علمی و فرهنگی، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ هفتم، تهران.
١٨. راغب اصفهانی، (١٤٢٧ ق)، المفردات فی الفاظ القرآن، نشر طلیعه النور، بیروت.

۱۹. رافعی، مصطفی صادق بن عبدالرزاق، (۱۴۲۵ ق)، اعجاز القرآن و البلاغة النبویه، نشر دارالکتب العربی، بیروت.
۲۰. ربانی، محمد حسن، (۱۳۷۹)، مقاله: «ترادف در قرآن»، مجله پژوهش‌های قرآنی، شماره ۲۳-۲۴، دوره ۶.
۲۱. رمّانی، علی بن عیسی، (۱۳۲۱)، الالفاظ المترادفة، تصحیح محمود الشنقیطی، مطبعة الموسوعات، القاهرة.
۲۲. زبیدی، محمد مرتضی، (بی تا)، تاج العروس، نشر المكتبة العلمیه.
۲۳. زرکشی، محمد بن بهادر، (۱۴۱۰ ق)، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، نشر دار المعرفة.
۲۴. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ ق)، الکشاف، نشر دارالاحیاء العربی، بیروت.
۲۵. سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۴۲۱)، المفاهیم، نشر موسسه امام صادق (ع)، چاپ چهارم، قم.
۲۶. سیوطی، جلال‌الدین، (۱۳۶۳)، الاتقان فی علوم القرآن، نشر امیر کبیر، تهران.
۲۷. شرف، حفنی محمد، (۱۹۷۰)، الإعجاز البیانی بین النظرية و التطبيق، المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، القاهرة، الطبعة الاولى.
۲۸. صبحی صالح، (۱۹۷۳)، دراسات فی فقه اللغة، نشر دارالعلم للملایین، بیروت.
۲۹. طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ ق)، تفسیر المیزان، نشر جامعه مدرسین، قم.
۳۰. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان، نشر ناصر خسرو.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، تفسیر التبیان، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۲. طیب حسینی، سید محمود، (۱۳۹۲)، مقاله: «نقدی بر نظریه بنت الشاطی در عدم ترادف میان واژه‌های قرآن»، مجله پژوهش‌های ادبی-قرآنی، سال اول، شماره سوم.
۳۳. عبدالتواب، رمضان، (۱۳۶۷)، مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی، ترجمه‌ی حمید رضا شیخی، آستان قدس رضوی، مشهد.
۳۴. العسکری، ابوهلال، (۲۰۱۰)، الفروق اللغویه، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت.
۳۵. فخر رازی، (۱۴۲۰ ق)، تفسیر مفاتیح الغیب، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۲۰ ق)، العین، نشر اسوه، قم.

۳۷. کلینی، محمد، (۱۳۶۵)، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، تهران.
۳۸. محمدی آشنانی، علی، سمیه صادقی، (۱۳۹۸)، مقاله: «بررسی تطبیقی ترادف در قرآن از دیدگاه زمخشری و طبرسی»، مجله مطالعات قرآنی، سال دهم، شماره ۳۷.
۳۹. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ ق)، بحارالانوار، مؤسسه الوفا، چاپ دوم، تهران.
۴۰. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۸۵)، قرآن‌شناسی، نشر موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
۴۱. مصطفوی، حسن، (۱۳۸۵)، التحقیق فی کلمات القرآن، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، تهران.
۴۲. معرفت، محمدهادی، (۱۳۸۷)، تلخیص التمهید، نشر موسسه التمهید، قم.
۴۳. معرفت، محمدهادی، (۱۴۲۸ ق)، التمهید فی علوم القرآن، نشر موسسه فرهنگی التمهید، قم.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶)، پیام قرآن، نشر دارالکتب العلمیه، تهران.
۴۵. المنجد، محمد نورالدین، (۱۴۲۴ ق)، الترادف فی القرآن الکریم، نشر دارالفکر، دمشق.